

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

تتبع و نگارش: الحاج داکتر امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
۰۸ می ۲۰۱۶

تفسیر احمد- ۳

ترجمه و تفسیر سوره عبس - ۱

سوره عبس در « مکه » نازل شده و دارای ۴۲ آیت است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّةَ يَرْكَبِي (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مِنْ
اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَرْكَبِي (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ
تَلْهَى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي
سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹)
ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ
إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَّبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا
فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ
وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶)
لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوَجُودٌ يَوْمَئِذٍ
عَلَيْهَا غَبْرَةٌ (۴۰) تَرَهَقَهَا فَتْرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

معلومات موجز:

سوره « عبس » به نام سوره « سفره » نیز یاد می شود ، این سوره دارای (۱) یک رکوع، (۴۲) چهل و دو آیت،
(۱۳۳) یکصد و سی و سه کلمه، (۵۵۲) پنجصد و پنجاه و دو حرف و (۲۹۲) دوصد و نود و دو نقطه است.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست یعنی تشرش رویی» که از اوصاف عادت و جبلی بشر است و بر انسان در
وقت مصروفیت آن به کاری مهم چیر می شود، «عبس» نامیده شد.

نام «عیس» از اولین آیت این سوره گرفته شده است. قابل تذکر است که «عیس» نام این سوره است نه عنوانی برای مضامین آن.

اسباب نزول:

مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته اند: این سوره در شأن عبدالله بن امکتوم رضی الله عنه پسر خاله حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها نازل شد. داستان آن را مفسرین چنین بیان فرموده اند: عبدالله بن امکتوم رضی الله عنه نابینا در حالی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبیه دو فرزند ربیع، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن خلف و لید بن مغیره نزد آنحضرت نشستند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنان را به سوی اسلام دعوت می کردند. امید بدان بود که با مسلمان شدن این بزرگان قوم، دیگران نیز مسلمان شوند.

در این اثنا عبدالله بن امکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار می کرد که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه و سلم به دعوت سران قریش مشغول اند.

پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این امر را که او سخنش را قطع می کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند (و عبوس شدند).

همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم ابن امکتوم را گرامی می داشتند و چون او را می دیدند، می گفتند: «مرحبا بمن عاتینی فیہ ربی: خوش آمد کسی که پروردگار مرا به خاطر وی عتاب کرد».

آن گامه او می گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو بپردازم.

سیرت نویسان می نویسند که پیامبر صلی الله علیه و سلم دو بار او را به عنوان والی شهر مدینه زمانیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوات می گردد، تعیین نموده است.

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پر داختن به امور توانگری مشغول ساختند.

طرز افاده به کلام غایب از الله تعالی که مخاطب پیام اسلام را قرار نمی دهد و می فرماید: عبس و تولى - عبوس و ترش رو شده وقتی که به وی کور آمد. یعنی ذات باری تعالی نگفتند که عبوس و ترش روی شدی زمانی که شما را کور مخاطب قرار دادند. این طرز عالی افاده ادب و غصه در هم خلط و تربیت و تعیین حدود انسان و رسالت وی در هدایت است. این به ذات خود نوعی از اعجاز قرآنی است که در افاده روش خاص به خود را دارد.

شرایط صحابه شدن:

علماء در مورد شرایط صحابه می فرمایند: یکی از شروط صحابی بودن دیدن پیامبر صلی الله علیه و سلم است آیا اشخاص نابینائی همچون ابن مکتوم که در محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند جزو صحابه محسوب می شوند یا خیر؟

در جواب باید گفت: شروط صحابه بودن ب صورت زیر است:

۱- شخص در هنگام زندگی پیامبر صلی الله علیه و سلم را ملاقات کرده باشند.

۲- به پیامبر صلی الله علیه و سلم ایمان آورده و با ایمان نیز از دنیا رفته باشند.

حال اگر کسی یکی از دو شرط فوق را نداشته باشد، او جزو اصحاب رضی الله عنهم قرار نمی گیرد. ولی عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه هر چند نابینا بوده است ولی دو شرط فوق را داشته است! زیرا شرط صحابی بودن دیدن چهره پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست! بلکه ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و ملاقات یعنی حضور رساندن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم. و لذا ملاقات با دیدن فرق می کند و علماء شرط را بر دیدن نکرده اند بلکه شرط بر ملاقات است. مثلاً اویس قرنی رحمة الله هر چند که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان ایمان آوردند و همچنین با اسلام وفات کردند، ولی چون هرگز موفق به ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم نگردید، او شامل صحابی نمی باشد.

محتوای کلی سوره عبس:

اگر به محتوای سوره عبس، به صورت کل نظر به اندازیم، در خواهیم یافت که این سوره در ۵ موضوع اساسی خلاصه می شود:

- ۱- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.
- ۲- اهمیت و جایگاه قرآن عظیم الشان
- ۳- ناسپاسی انسان در برابر نعمت های الهی
- ۴- بیان گوشه ای از نعمت های الهی
- ۵- قیامت و سرانجام سرنوشت مؤمنان و کافران

ترجمه و تفسیر موجز:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بخشنده مهربان

« عَبَسَ وَتَوَلَّى » (۱) (چهره درهم کشید، و روی بر گردانید).

« أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى » (۲) (که چرا آن کور نزد وی آمد).

« وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى » (۳) (چه چیزی آگاهت ساخت، شاید او خودش را پاکیزه می ساخت).

علامه عبدالرحمن سعدی رحمة الله از جمله مفسرین معاصر می فرماید: « سبب نزول این آیات کریمه این است که مرد نابینایی از مؤمنان آمد تا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بپرسد و از او یاد بگیرد. در همان لحظه مردی از ثروتمندان نیز آمد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای هدایت شدن مردم به شدت علاقه مند بود. بنابراین پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رو به مرد ثروتمند نمود و به او توجه کرد و از مرد نابینا روی گردانید، تا این ثروتمند را هدایت کند و به هدایت شدن و پاکیزه شدن او طمع ورزید. پس خداوند او را (پیامبر بزرگوار اسلام را) سرزنشی نرم کرد و فرمود: « عَبَسَ وَتَوَلَّى » در برابر فقیر چهره درهم کشید و بدن خود را به سوی ثروتمند کج کرد. سپس سبب توجه پیامبر را به آن ثروتمند بیان کرد و فرمود: « وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى » تو چه می دانی شاید نابینا از اخلاق زشت پاک گردد و به اخلاق زیبا آراسته شود. « أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى » یا آنچه را که به او فایده می رساند بپذیرد و از این پند بهره مند شود و این فایده بزرگی است که هدف از بعثت پیامبران و موعظه واعظان و پنددادن پنددهندگان همین است.

پس توجه کردن تو به کسی که نزدت آمده و خود را نیازمند تو می داند مناسبتر و ضروری تر است و اما روی آوردن و پرداختن تو به توانگری که خود را بی نیاز می داند و نمی پرسد و علاقه ای به خیر ندارد و رها کردن کسی که از این توانگر بسی سزاوارتر است، شایسته تو نیست، چون اگر آن توانگر تزکیه نشود گناهی بر تو نیست و تو به خاطر کار بد او مورد بازخواست قرار نمی گیری.

امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمی شود:

مفسرین می گویند: این جا قاعده معروفی به دست می آید که «هیچ گاه امر مشخصی، به خاطر امر موهومی ترک نمی گردد و مصلحتی که تحقق یافته است نباید به خاطر مصلحتی که گمان تحقق آن می رود رها شود.» و باید به طالب علم و کسی که نیازمند دانش است و به آن علاقه مند می باشد از کسی که چنین نیست بیشتر توجه شود. شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تضاد با اصل عصمت انبیا علیهم السلام است، زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر این ام مکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه و سلم به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

« أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى » (۴) (یا پند می گرفت و پند سودمندش می ساخت).

« أَمَا مَنِ اسْتَفْتَى » (۵) (اما آن کس که خود را بی نیاز می داند).

« فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى » (۶) (تو به او روی می آوری).

« وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ » (۷) (و بر تو الزامی نباشد اگر خود را پاکیزه نساخت).

« وَأَمَا مَنِ جَاءَكَ يُسْعَى » (۸) (و اما کسی که شتابان به نزد تو آمد).

« وَهُوَ يَخْشَى » (۹) (و از خدا ترسان است).

« فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى » (۱۰) (پس توئی از وی بی پروائی کنان).

« كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ » (۱۱) (نه چنین است ، این است یاد دهانی).

خداوند متعال می فرماید: به حق این موعظه و پندی از جانب خداوند است که با آن بندگان را پند می دهد و آنچه را که به آن نیاز دارند در کتابش مشخص می نماید. پس وقتی این روشن شد، « فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ » هر کس که می خواهد به آن عمل کند. همان طور که خداوند متعال می فرماید: « وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ » و بگو: « حق از جانب پروردگارتان است پس هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کفر ورزد. »

سپس محل نگهداری این پند، و بزرگی و بلندی مقام و منزلت آن را بیان کرد و گفت:

« فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ » (۱۲) (پس هر کس بخواهد از آن پند گیرد).

« فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ » (۱۳) (در صحیفه های گران قدر است).

در صحیفه هائی والا و دارای مقام بلند و پاک و به دور از آفت ها است و دست شیطان ها به آن نمی رسد. بلکه این صفحه ها « بِأَيْدِي سَفَرَةٍ » در دست نویسندگانی است و آن ها فرشتگان می باشند که سفیران خدا در میان خدا و بندگان هستند.

« مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ » (۱۴) (بلند مرتبه ای پاکیزه ای).

«بِأَيِّ سَفَرَةٍ» (۱۵) (به دست فرشتگان = سفیران (وحی است) .

«كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (۱۶) (بزرگوار و نیکوکار).

«فَتِنَّ الْإِنْسَانَ مَا أُكْفَرَهُ» (۱۷) (مرگ بر (این) انسان، چقدر ناسپاس است؟!)

«مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (۱۸) ((الله) او را از چه چیز آفریده است؟).

«مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» (۱۹) (او را از نطفه (نا چیز) آفریده است، آنگاه او را موزون ساخت.)

«ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» (۲۰) (سپس راه را برای او آسان گرداند).

«ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» (۲۱) (بعد او را می‌میراند و وارد قبرش می‌گرداند).

«ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ» (۲۲) (سپس هر وقت بخواهد او را زنده می‌گرداند).

«كَلَّا لَمَّا يُفْضِ مَا أَمَرَهُ» (۲۳) (هرگز چنین نیست، (که او می‌پندارد) او هنوز آنچه را که (الله) فرمان داده، به جای نیاورده است).

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (۲۴) (انسان باید به خوراک خود بنگرد).

در این آیت مبارکه از لزوم نظر کردن به طعام سخن به میان آمده است و بدون شک معنای ظاهری آیت همان غذاهای جسمانی است که در ادامه آیات این سوره به آن اشاره شده ولی غذای روح را نیز می‌توان از این آیت استفاده کرد.

به عبارتی دیگر، چون انسان ترکیبی است از روح و جسم همانگونه که جسم او نیاز به غذاهای مادی دارد ، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. مفسرین در تفاسیر خویش می‌نویسند که این آیت از جمله آیاتی است که دارای معنای عام است.

«أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» (۲۵) (بی‌گمان ما آب فراوان (از آسمان) فرو ریختیم).

«ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» (۲۶) (سپس زمین را شگافتیم به نیکی شکافتیم) .

«فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا» (۲۷) (آنگاه در آن دانه (های فراوان) رویاندیم) .

«وَعِنْبًا وَقَنْبًا» (۲۸) (و انگور و سبزیجات را).

«وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا» (۲۹) (و زیتون و درختان خرما را).

«وَحَدَانِقٍ غُلْبًا» (۳۰) (و باغ‌های پر درخت و انبوه را).

«وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» (۳۱) (و میوه و گیاهی را) .

«مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنعَامِكُمْ» (۳۲) ((همه این‌ها) برای بهره‌گیری شما و چهار پایان‌تان است).

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ» (۳۳) (پس هنگامی‌که (آن) صدای مهیب (قیامت) فرا رسد).

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (۳۴) (روزی‌که انسان از برادرش بگریزد).

«وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ» (۳۵) (و از مادر و پدرش) .

«وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (۳۶) (و از همسر و فرزندان نیز بگریزد).

«لِكُلِّ أَمْرٍ يُؤْمِنُ بِهِ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَغْنِيهِ» (۳۷) (در آن روز هرکس را کاری است که او را به خود مشغولش دارد) .

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ» (۳۸) (چهره‌هایی در آن روز گشاده و روشن است).

«صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (۳۹) (خندان و شادان).

«وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ» (۴۰) (و چهره‌هایی در آن روز غبار آلود است).

«تَرَاهُمْ فِيهَا قَتَرَةٌ» (۴۱) (سیاهی) (و تاریکی) آن‌ها را پوشانده است).

«أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ» (۴۲) (اینان همان کافران فاجرند) .

مخاطب این سوره کیست :

در مورد سوره « عبس »، حدیث صحیح وجود دارد که مخاطب این سوره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) می باشند و این که قاضی عیاض و دیگر علمای اهل سنت گفته اند که این سوره برای کسی دیگر نه پیامبر نازل شده است. ترمذی و حاکم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند: «أنزلت: «عبس وتولی» فی ابن أم مکتوم الأعمی أتى رسول الله صلی الله علیه وعلی وسلم فجعل یقول: یا رسول الله أرشدنی، وعند رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم رجل من عظماء المشرکین ، فجعل رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم یعرض عنه ، ویقبل علی الآخر . ویقول : تری بما أقول بأسا فی هذا نزل». ترمذی (۳۳۳۱).

یعنی: این ام مکتوم نابینا بود خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا به راه راست راهنمایی کن تا رستگار شوم، در آن حال یکی از بزرگان قریش نزد پیامبر نشستند بود، پیامبر از ابن ام مکتوم رخ برتافت و روی به جانب آن بزرگ کرد و گفت: آیا به اهمیت و قوت سخنانم پی میبری؟ آن غافل با بی توجهی و غفلت گفت: نه، پس خدا آیت « عَبَسَ وَتَوَلَّى *أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» را نازل کرد.

عبدالرزاق مهدی (محدث معاصر) در تحقیق بر کتاب « اسباب النزول » سیوطی گفته: این حدیث صحیح است، ترمذی ۳۳۳۱، ابن حبان ۵۳۵، حاکم ۲ / ۵۱۴ و واحدی ۸۴۵ روایت کرده اند. حاکم می گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است. ناگفته نماند که شیخ البانی نیز این حدیث را صحیح می داند: « صحیح الترمذیم (۳۳۳۱).

ابویعلی نیز مانند این روایت را از انس نقل کرده ولی نام آن مرد را ابی بن خلف گفته است. در طبری ۳۳۶۲۴ از قتاده از انس روایت کرده اسناد آن حسن است، (مسند ابویعلی ۵ / ۴۳۱ دار المأمون للتراث دمشق) عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» ۳۴۹۴ از قتاده بدون ذکر انس روایت کرده است با این وصف به حدیث قبلی شاهد است.

پس بنا به صحت حدیث مربوطه (که شواهد دیگری هم دارد) قضیه درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم و نحوه برخوردش با عبدالله بن ام مکتوم است.

قابل تذکر است که عذر ابن ام مکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

در روایت ابن کثیر آمده است:

که حضرت عبد الله بن ام مکتوب صحابی نابینا از پیامبر صلی الله علیه وسلم تقاضا نمود ، تا آیتی از قرآن مجید را به او تعلیم دهد ، و نسبت به پاسخ این سؤال اصرار فوری داشت ، و رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول به تبلیغ سران کفار مکه بود که عبارت بودند از : عبه بن ربیعہ ، ابو جهل بن هشام و حضرت عباس بن عبد المطلب کاکای آن حضرت که تا آن زمان به اسلام مشرف نگردیده بود ، لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این اصرار عبد الله بن ام مکتوم و تقاضای جواب فوری او ، ناراحت شد ، زیرا حضرت عبد الله از مسلمانان پخته و همیشه حاضر در صحنه بود ، می توانست در اوقاتی دیگر ، سؤال کند، و در تأخیر نمودن به پاسخ او ، ترس نقصان در دین وجود نداشت ، خلاف رؤسای قریش که آنها نه همیشه کلمه الله را به گوش آنها برساند ، و در این وقت به صحبت آن

حضرت صلی الله علیه وسلم گوش فرا می دادند ، لذا امکان داشت ایمان بیاورند ، و اگر صحبت با آنها قطع می شد، محرومیت آنها از ایمان آشکار بود.

با توجه به این احوال و اوضاع ، آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پاسخ دادن به سؤال حضرت عبد الله روی گردانید ، و ناگواری خود را اظهار داشت ، و صحبت تبلیغ را که با کفار قریش در جریان بود ، بر قرار نمود . پس از اختتام جلسه آیات مذکور سوره ای «عبس» نازل گردید ، و در آنها این روش آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناپسند قرار داده شد ، و به او رهنمائی گردید .

چون اجتهاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این بود که مسلمانی که آداب مجلس را در نظر نمی گیرد ، باید قدری منتبه گردد ، تا در آیند آداب مجلس را مراعات نماید ، بدین جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عبد الله بن ام مکتوم روی گردانید .

علت دیگر این بود:

در ظاهر حال ، کفر و شرک بزرگترین گناه می باشند ، و باید در مقابل تعلیم احکام فروع دین به عبد الله ، بر طرف کردن آن مقدم می شد ، ولی حق تعالی جله شانہ ، روی این اجتهاد آن جناب صلی الله علیه وسلم صحه نگذاشت ، و او را متوجه کرد که در اینجا این امر قابل توجه است ، که شخصی که از شما نسبت به تعلیم اصرار دارد مفید بودن پاسخ به سؤال او ، یقینی است ، و مفید بودن صحبت با کسی که مخالف است و نمی خواهد با شما صحبت کند ، امر موهومی است ، و نباید امر موهوم ، بر امر یقینی تر جیح داده شود ، و عذر عبد الله بن ام مکتوم را که خلاف آداب مجلس برخورد نمود ، قرآن با لفظ « اعمی » بیان فرمود ، که او نابینائی بود ، نمی دید و متوجه نبود ، که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در چه بحثی مشغول باشد ، و با چه کسانی صحبت می نماید ، لذا چون او معذور بود ، مستحق اعراض نبود .

از این معلوم می شود که اگر شخص معذوری به علت عدم آگاهی ، کاری خلاف آداب مجلس انجام بدهد ، قابل عتاب و سرزنش نمی باشد .

« عَبَسَ وَتَوَلَّى » « عَبَسَ » به معنای ترش رویی نمودن ، یعنی اظهار ناگواری در صورت ، و « وَتَوَلَّى » به معنای روگردانی است .

در اینجا موقع خطاب به صیغه حاضر بود که می گفت شما چنین کردید ، اما اعجاز قرآن حکیم به صیغه خطاب صیغه غایب به کار برد ، که در آن ، ضمن حالت عتاب ، نیز احترام رسول الله صلی الله علیه وسلم ملاحظه شود ، و با به کار بردن صیغه غایب این ابهام گذاشته شد که گویا این کار را شخص دیگری انجام داده است ، و اشاره نمود که چنین برخوردی مناسب شأن شما نبود ، و در جمله بعدی به عذر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اشاره شده است:

« و ما یدریک » شما چه اطلاعی داشتید، در اینجا بیان فرمود که علت اعراض این بوده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به این فکر نبود ه است ، که اثر آنچه این صحابی در یافت می نماید ، یقینی است ، و اثر صحبت با دیگران موهوم است، و در جمله بعدی در رها کردن صیغه غایب و به کار بردن صیغه مخاطب، تکریم و دلجوئی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم است ، که اگر کلاً صیغه خطاب به کار گرفته نمی شد ، امکان داشت این شبهه پدید آید ، که ناپسندیدگی این برخورد ، موجب ترک خطاب قرار گرفته است ، و این برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رنج آور و دردناک واقع می شد ، بنابراین این ، هم چنان که در جمله اولی به کار بردن صیغه غایب به جای

حاضر تکریم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود ، همچنین صیغه خطاب در جمله بعدی نیز تکریم و دلجوی آن جناب صلی الله علیه وسلم می باشد.

« لَعَلَّهُ يَزْكِي ، أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى » یعنی شما چه می دانستید که فایده آنچه این صحابی در یافت می کند ، متقین است ، او را باید تعلیم داد ، تا که به وسیله آن ، نفس خود را تزکیه می کرد ، و کمالی حاصل می نمود ، و اگر این نمی شد ، حد اقل از فواید ابتدائی ذکر الله ، استفاده می برد ، و در اثر آن در قلب او محبت و خوف خدا بیشتر می شد لفظ « ذکرى » به معنای کثرت ذکر است .

در اینجا قرآن دو جمله اختیار نمود : « یزکی » و « یذکر » معنای اول پاک و صاف شدن است ، و معنای دوم نصیحت پذیرفتن و از ذکر متأثر شدن است ، اولی مقام ابرار و اتقیاست ، که نفس خود را از هرگونه ناپاکی ظاهری و باطنی ، پاک و صاف سازند . و دومی مقام سالک ابتدائی است که در راهی می رود که به مبتدی ، ذکر الله یاد داده می شود تا از آن ، عظمت و خوف خدا در قلب او مستحضر گردد ، مقصود این که تعلیم او در هیچ حالی از نفع خالی نبود ، چه نفع کامل ، که تزکیه کامل نفس را به دست می آورد ، یا نفع ابتدائی حاصل می شد که یاد الله و عظمت و خوف او در قلبش ترقی می کرد و هر دو جمله با لفظ ترییدی « أَوْ » به کار برده شد ، تا از این دو حالت یکی حتماً حاصل گردد ، در اینجا « مانعه الخلو » وجود دارد ، یعنی این احتمال هم هست که هر دو نفع با هم به دست بیایند ، که در ابتدای تذکری حاصل شود ، و در نهایت تزکیه به دست آید ، « مانعه الجمع » نیست که هر دو با هم نتواند جمع گردند .

(مظهری)

ادامه دارد